

چگونه "گروه انقلابی..." دست به طرد سازمان جوانان مترقی زده است؟

"گروه انقلابی..." مدعی است که از طریق "انتقاد" و "طرد" سازمان جوانان مترقی به معیار های مارکسیستی-لنینیستی دست می یابد. بیا بید عین "قول" خود این گروه رویونیستی را به خوانش گیریم:

"کمونیستهای انقلابی نتنها از طریق شناخت و تخریب کامل حزب "خلق" و "پرچم" بلکه بخصوص باید با انتقاد و طرد "س-ج-م" بمعیار های مارکسیستی-لنینیستی دست یابند." (افغانستان & گروه انقلابی،

1352, ص. 11)

نخست در پاسخ به این خزعبلات باید گفت که: این مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم است که به مثابه ع معیار و محک راستین، به مثابه ع راهنمای اندیشه و عمل کمونیست ها، به کار گرفته میشود. بوسیله ع محک مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم است که ما میدانیم که "خلق" و "پرچم" رویونیست بودند و اما سازمان جوانان مترقی، و عمدتا رهبری آن مارکسیست. حال رویونیست های "گروه انقلابی..." را بنگرید که رابطه را معکوس نموده و از بررسی "خلق" و "پرچم" و "س-ج-م" به "معیار های مارکسیستی-لنینیستی" دست میابد! چنین عبارت پردازی های بیمارگونه و ضد مارکسیستی یا ناشی از زبان-پریشی نویسنده اثر است، یا اینکه ریشه در رویونیسم دارد. ما فکر میکنیم که این عبارت پردازی ها، ناشی از رویونیسم "گروه انقلابی" و نویسنده ع "با طرد اپورتونیسیم..." است. نیز از نظر باید دور نداشت که "دست آورد های تیوریک" رویونیست ها، "در بهترین حالت" چیزی جز زبان پریشی های تاریخ زده نمی باشد، زیرا که رویونیسم از نظر تکامل تاریخ جوامع بشری، ارتجاعی و زوال پذیرفته بوده، و هر قدر در برابر نو و اندیشه ع انقلابی "قامت" شکسته ع خود را برافرازد، بیشتر کوتاهی و شکسته گی خویش را نمایان ساخته و نشان میدهد که در آنسوی شیشه های زمان "ایستاده" است.

دو دیگر اینکه: "گروه انقلابی.." صریحا به "طرد" سازمان جوانان مترقی معترف است. حال خزعبلات سا را بخوانید و ببینید که با چه پررویی وقیح و خاینانه و دروغ آجین، از اکرم یاری (رهبر سازمان جوانان مترقی) به عنوان (مرد اندیشه و عمل) یاد میکند. اگر واقعا سا معتقد است که صدر یاری مرد اندیشه و عمل بوده است، پس می باید خزعبلات "گروه انقلابی..." را که "طرد" سازمان جوانان مترقی را شیپور می کند، رد و "طرد" کند. اگر داکتر فیض احمد با صراحتی تام از رویزیونیست و اپورتونیست و خدعه باز بودن رهبری سازمان جوانان مترقی سخن گفته است، اگر وی کمر به "طرد" سازمان جوانان مترقی بسته بود، سا نمی تواند ضمن تایید و رهبر خواندن وی، با مواضع آشکار وی علیه سازمان جوانان مترقی و رهبری آن موافق نباشد. اگر وی با آن موافق نیست، چرا آشکارا و علنی علیه دآوری های اپورتونیستی و رویزیونیسم "با طرد اپورتونیسم..." موضع گیری نکرده و آن رویزیونیسم را "طرد" نمی کند؟ واضح است که سا "هم به نعل میزند، هم به میخ". سا از یکطرف دست از دامان گذشته و رویزیونیستی خویش بر نداشته، و در امتداد همان خط سیاه قرار دارد، از سوی دیگر، برای آنکه برای خویش "گذشته" ای در جنبش کمونیستی کشور سراغ دهد، به "تمجید" مزورانه از صدر اکرم یاری رو آورده، چیز هایی می نویسد که نه خود به آن معتقد است، و نه رهبر کبیر اش (داکتر فیض) اجازه به زبان آوردن چنان افاداتی را برای حواریون اش میداد. این موضع گیری سا، یکی از جلوه های اپورتونیستی کاملا آشکار این سازمان (شترمرغی) میباشد. تناقضات تیوریکی که در دید سا نسبت به صدر اکرم یاری و گذشته و جنبش مارکسیستی افغانستان وجود دارد، خود به نفی صحت ادعا و ایستار های متناقض سا در این موارد انجامیده، میخی میشود به کفن پوش رویزیونیسمی که "زنده مرده" ای بیش نیست.

-8-

خاین به اندیشه مائوتسه دون کیست؟

سا می نالد که سازمان کارگران افغانستان، داکتر فیض احمد را رویزیونیست خوانده است. در بخش های گذشته نوشتیم که: **حمله بر رهبری (س.ج.م)، حمله بر مارکسیسم-لنینیسم-مائونیسم است**

حال بیابید و از قول داکتر فیض احمد بخوانیم:

"تنها سازمانی با ایدئولوژی و مشی منحرف و خائن به اندیشه مائوتسه دون چون "س-ج-م" میتواند خود را بی چون و چرا "ادامه دهنده" راهی رفرمیستی و مشروطه طلبانه اعلام کند. براستی هم "س-ج-م" ثابت کرد که "ادامه دهنده" همان راه است منتها با شکل و شمایل دیگر" (افغانستان & گروه انقلابی، 1352، ص. 14)

حال خواننده خود قضاوت کند. کسی که سازمان جوانان مترقی را "سازمانی با ایدئولوژی و مشی منحرف و خائن به اندیشه مائوتسه دون" میخواند، از نظر ما که آن سازمان را یک سازمان پرولتری و بنیانگذار جنبش انقلابی مائوئیستی کشور میخوانیم، جز رویونیست بودن، چنین کسی را میتوان "برازنده" عنوانی دیگر خواند؟ برای ما که صدر اکرم یاری و سازمان جوانان مترقی معرف مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم در افغانستان اند، هرگونه حمله علیه صدر اکرم یاری و سازمان جوانان مترقی غیر قابل تحمل بوده، و حمله کننده گان را دشمنان خلق های افغانستان میخوانیم. اگر اخوان از موضع ارتجاع فئودالی علیه صدر اکرم یاری و (س.ج.م) موضع میگرفت، داکتر فیض-شرکا از موضع بورژوازی-بروکرات و در تبانی با ارتجاع فئودالی صدر یاری و سازمان جوانان مترقی را مورد حملات ارتجاعی قرار داده اند. از آنجایی که داکتر فیض-شرکا از موضع رویونیستی و زیر نقاب "مارکسیسم" این حملات را سازمان داده اند، ما وی و حواریون اش را رویونیست خوانده ایم.

موضع گیری داکتر فیض و "گروه" تحت رهبری اش در قبال جریان شعله جاوید و سازمان جوانان مترقی، سراپا انحلال طلبانه و خاینانه بود. برای اثبات این مدعا، چه بهتر که "فرازی" از "درفشانی" ها و اقراری "جانانه" از وی را در اینجا نقل کنیم:

"از دید ما کل جریان شعله جاوید با "رهبری" و یکایک فعالیتهايش از ابتدا تا این روز های ورشکستگی آن باید مورد ارزیابی، انتقاد و طرد قرار گیرد. هر گونه ملاحظه ای در استثنا کردن مرحله ای و مسایل مربوط به آن مردود و عمل غیر صادقانه است." (افغانستان & گروه انقلابی، 1352، ص. 52)

یکی از علل اساسی افتادن داکتر فیض احمد-شرکا در منجلاب نفی و طرد گرایی یعنی در پیش گرفتن مسلک انحلال طلبی، بی بهره بودن آنها از دیالکتیک مارکسیستی است. آنها از دیالکتیک بهره ای نداشتند و به گونه ء میتافزیک و یکجانبه نگرانه به نفی همه چیز رو آورده بودند.

صدر مائو به چنین افراد که در داخل حزب کمونیست چین وجود داشتند، چنین نگاهی دارد:

"بخش دیگری از افراد دنباله رو تفکرات اپورتونیستی راست یا رویونیستی هستند. این افراد نسبتاً خطرناکند. زیرا تفکر آنها بازتابی از ایدئولوژی بورژوایی درون حزب است. آنها تمایل شدیدی به لیبرالیسم بورژوایی و نفی همه چیز دارند." (نمونه هایی از دیالکتیک (تفسیر های مجرد) 1959, ص.

(28)

آری! لیبرالیسم بورژوایی داکتر فیض-شرکا نیز به "نفی همه چیزی" یعنی همان انحلال طلبی و طرد کامل جریان شعله جاوید و سازمان جوانان مترقی انجامیده است.

برای سا و سایر ادامه دهنده گان خط سیاه، پیشنهاد میکنیم که بروند و "مسئله ده انگشت"، "مسئله نه انگشت و یک انگشت" و " دو نوع یک جانبه نگری" را که تحلیل های درخشان صدر مائو تسه دون در عرصه دیالکتیک است به دقت بخوانند. آنگاه بی خواهند برد که رهبر فقید شان -داکتر فیض- در منجلاب لیبرالیسم بورژوایی-که منجر به انحلال طلبی وی شده است- غریق بوده، و ایشان نیز به همان راهی روان اند که بیش از چهار دهه قبل، رهبر فقید شان بنیست آنرا شاهد بود.

اگر داکتر فیض-شرکا از "ندای خلق" و حزب "خلق" فقید محمودی نقل آورده اند و "اسلام" خواهی رسمی وی را به رخ سازمان جوانان مترقی کشیده اند، در پاسخ به ایشان باید گفت که: فقید محمودی هرگز رسماً داعیه دار رهبری پرولتاریای افغانستان نبوده اند. مواضع "ندای خلق" و "حزب خلق" نیز مواضع تاکتیکی و نه استراتژیک فقید محمودی بودند. اگر هم قبول کنیم که در آخرین تحلیل محمودی فقید یک کمونیست نبوده، و نقل های "ندای خلق" را گواه آن بدانیم، در خصوص توصیف های "غرای" داکتر فیض احمد در "مشعل رهایی" از اسلام چی باید گفت؟ آیا همین داکتر فیض احمد نبود که نوشت که اسلام به مثابه ء یک مکتب انسان ساز بشریت را بسوی نور طی قرن ها هدایت نموده است؟ آیا چنین "کمونیست" اسلام گرای، که از همیان تیوری سه جهان چنین "درفشانی" میکند، میتواند دم از مائوتسه دون اندیشه بودن زند؟ واضح است که خیر! اگر (س.ج.م) یا رهبران جریان شعله، راه خویش را تکامل

و یا جهش کیفی مبارزات فقید محمودی تلقی کرده اند، هرگز تن به این خفت و زلت نداده اند که سر بر آستان ارتجاع اسلامی کوفته، به مداحی از اسلام رو آورده یا با نیروهای قهقرایی اخوانی دست به تشکیل جبهات "جهاد" بزنند. حال خود قضاوت کنید: دارنده ء ایدئولوژی منحرف و مشی رویونیستی و خاین به اندیشه ء مائوتسه دون کیست؟ داکتر فیض احمد-شرکا یا سازمان جوانان مترقی؟

-9-

خاستگاه نظریات ضد مارکسیستی "گروه انقلابی...-شرکا

"گروه انقلابی...-شرکا" و شرکای آوانتوریست و آوانگاردیست اش، برای آنکه انحلال طلبی خویش را جامه ء عمل بپوشانند، در لباس "مارکسیست" علیه سازمان جوانان مترقی و جریان شعله ء جاوید موضع گیری کردند. صدر اکرم یاری، ماهیت این اپورتونیست ها را چنین به بررسی گرفته است:

" چون قشر نسبتا گسترده خرده بورژوازی شهری و دهاتی و همچنان لمپن پرولتاریا به انقلابیگری سطحی مجهر میشود، انواع گوناگون اپورتونیسم "مارکسیستی" میتواند پدید آید. این عامل باز هم بیشتر به اهمیت مبارزه به خاطر صفای مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون، می افزاید." (یاری، ص. 5)

همین انقلابیگری سطحی بود که "با طرد اپورتونیسم..." را علایید. همین انقلابیگری سطحی بود که در برابر رهبری کبیر صدر اکرم یاری موضعگیری آوانگاردیستی نموده و با "ارتجاع به انقلاب یاری میدهد" خویش، به مبارزه انقلابی پشت کرد. انقلابیگری سطحی، قسمی که صدر یاری می نویسد، برخاسته از منتهای خرده بورژوازی شهری و دهاتی و لمپن پرولتاریایی است که به گونه ء اپورتونیستی گاه "مارکسیست" میشود. هدف سم پاشی های این انقلابیگری سطحی، انحلال طلبی گسترده و ضربه زدن به جنبش است. چنین بود. "دست آورد" شوم اپورتونیسم "مارکسیستی" در افغانستان، انحلال جریان شعله جاوید و بر افراشتن بادبان سیطره اکونومیسم و سپس تیوری ارتجاعی "سه جهان" تینگ هسیانو پنگ. اینکه "گروه انقلابی..." عربده سر داد که چرا جریان شعله جاوید به مبارزه شهری رو آورده، و به دهات نرفت، و اینکه این موضوع را برخاسته از خط سازمان جوانان مترقی میدانست، یک دروغ محض، و یک تحلیل میتافزیکی و عاری از واقعیت است. رهبری سازمان جوانان مترقی، گام به گام، در صدد آن بود که پس از پی ریزی هسته ء حزب کمونیست، مرکز ثقل کار را به دهات کشانیده، و سپس با ایجاد سه سلاح انقلاب، جنگ خلق را راه اندازی کند. سازمان جوانان مترقی نیک میدانست که

در مرحله تدارک برای ایجاد حزب کمونیست، اپورتونیسیم ظهور خواهد کرد، و اپورتونیست ها، مسلک انحلال طلبی خویش را به منصفه اجراء خواهند گزارد. از آنجایی که انحلال طلبان ضربات جبران ناپذیری در آن مقطع بر جنبش وارد کردند، و مسیر تکامل مبارزات انقلابی را سد کردند، زمینه ء ره باز کردن جریان شعله جاوید به دهات، در آن مقطع از بین رفت. از همین رو بود که اپورتونیسیم توانست در لباس "مارکسیسم" برآیند علنی کند. صدر اکرم یاری خود اذعان داشته بود که علت اساسی از هم پاشی جریان شعله، جای باز نکردن آن در دهات بود:

" علت از هم پاشیدن جریان شعله، جای باز نکردن آن در دهات بود. کارگران افغانی از لحاظ اجتماعی به علت رشد نیافتن سرمایه صنعتی و به علت اینکه تولید صنعتی در تولید عمومی کشور نقش لازمی و قاطع کسب نکرده است، به نیروی واقعی طبقاتی مبدل نشده اند. گذشته از آن، از لحاظ ذهنی به علت ضعف تبلیغات کمونیستی واقعی و به علت پایین بودن درجه ء سواد و آموزش این کارگران، ایشان آگاهی کافی برای ادامه آگاهانه یک جنبش حتی صنفی بدست نیاورده اند. بنابر آن، ضعف طبقه کارگر نوجوان که خود از لحاظ ذهنی و اقتصادی تا حدودی خرده بورژواست و ذهنیت قبیلوی، و لمپنی بیشتر در میان شان رایج است، جنبش شعله را مجبورا در چار چوب روشنفکران محدود میساخت. چون خواست های روشنفکرانه، بدون پشتوانه توده یی، نیروی واقعی نیست خاصه آنکه اپورتونیسیم ظهور نماید؛ حتی بیشتر یکی از علل رشد اپورتونیسیم در جریان شعله، همین منحصر ماندن آن در قشر روشنفکران بود." (یاری، ص. 5)

قسمی که فوقا میخوانید، صدر اکرم یاری یک تحلیل درخشان ماتریالیستی از چگونگی عوامل بازدارنده ای ره یافتن جریان شعله به دهات، ارائه داده است. وی صریحا با قید "خاصه آنکه"، ظهور اپورتونیسیم را ممد سایر عوامل بازدارنده اعلام داشته است. بر مبنای تحلیل مارکسیستی فوق، انقلابیگری سطحی نظایر داکتر فیض احمد، ناشی از "همین منحصر ماندن" جریان شعله "در قشر روشنفکران" بوده است. صدر یاری، این "منحصر ماندن" را با توجه به دلایلی که ذکر میکند، "مجبورا" و نه از سر اختیار و یا گزینش، میخواند. در نظر نگرفتن چالش ها و عوامل بازدارنده ئ فوق، مسلک لیبرالیزم بورژوایی است، لیبرالیزمی که بر مبنای فاکت ها و تحلیل مشخص از اوضاع مشخص حرکت نمی کند، و دست به دامن "بهانه تراشی ها" شده، و سپس زهر خویش را که انحلال طلبی است، در سطح جنبش بیرون میدهد. یک نکته ء کلیدی در مورد آغاز به کار جریان شعله در شهر ها (عمدتاشهر کابل) ناشی از آنست که بر مبنای تحلیل رهبری سازمان جوانان مترقی، هسته ء روشنفکری حزب، باید

از میان کارگران مبارز و روشنفکران راستین، سرباز گیری شود. صدر اکرم یاری به وضوح اعلام میداشت که: "دهات و شیوه مخفی کاری و مسلح کردن توده های دهقانی، اساس فعالیت حزب کمونیست است". اما، در مورد تشکیل حزب کمونیست، که آغازی است از برای فعالیت های عمده و بعدی - نظیر رو آوردن به دهات، شیوه مخفی کاری و مسلح کردن توده های دهقانی - چنین نظر دارد:

" ولی در باره فعالیت در شهر ها نیز بایستی در میان کارگران و روشنفکران به تشکیل دسته های کوچک که دارای شعور سیاسی عالی باشند، اهمیت درجه اول قایل شد، زیرا تشکیل حزب کمونیست در ابتدای وهله فقط میتواند از این راه صورت گیرد." (یاری، ص. 5)

میدانیم که سازمان جوانان مترقی، گامی ولو آغازین در راستای انسجام بخشیدن به همان "تشکیل دسته های کوچک که دارای شعور سیاسی عالی" باشند بود، و برای آن اهمیت درجه اول قایل شده بود. نیز میدانیم که این سازمان، به مثابه و هسته و اولیه برای تشکیل حزب کمونیست در نظر گرفته شده بود. مرحله اولیه و تشکیل حزب کمونیست، با رویکار آمدن انحلال طلبانی که سد راه پیشرفت جنبش شعله شدند، از پویه و تکامل باز ایستاد. انحلال طلبان دقیقاً همان امر دارای "اهمیت درجه اول" را آماج قرار دادند. انحلال طلبان، به بهانه و "دفاع از فعالیت در روستا ها"، مانع تشکیل حزب کمونیست شدند. سوال این است که در صورتی که حزب کمونیست در شهر ها در ابتدای وهله در میان کارگران و روشنفکران که دارای شعور سیاسی عالی باشند، ایجاد نشود، کدام نیرو می باید رو به دهات نهد؟ آیا بدون موجودیت یک حزب کمونیست راستین، میتوان به کار عمده، یعنی رو آوردن به دهات و مسلح کردن دهقانان که نیروی عمده و انقلاب است، دست یازید؟ تشکیل جبهه متحد که بدون موجودیت حزب کمونیست که آنرا هدایت کند، هرگز شکل نخواهد گرفت. همچنان، بدون موجودیت یک حزب کمونیست راستین، هرگز ارتش رهایی بخش خلق، تشکیل نخواهد شد. اکونومیست ها و مؤتلفان آوانتوریست و آوانگاردیست شان، به بهانه و انتقاد از تمرکز نیروی جریان شعله در شهر، و به بهانه و انتقاد از سیاست "شهر محور" سازمان جوانان مترقی، سد راه گسترش جریان شعله و مانع تشکیل هسته بنیادین حزب کمونیست شدند. آنان سپس، در مراحل بعدی که به گونه و ریزبونیسم مسلحانه تبارز کردند، بدون آنکه خبری از موجودیت حزب کمونیست باشد، دست به تشکیل "جبهه متحد" های رنگارنگ، و "نیرو های مسلح" پوشالی زدند. به این ترتیب می بینیم که سیاست انتقاد از "تشکیل حزب کمونیست"، در عمل به

معنای انحلال جنبش شعله، بازدارنده گی از تشکیل حزب کمونیست، و سرانجام برآیند رویزیونیسم مسلحانه "سازمان رهایی" و سپس "ساما" پس از مرگ رفیق مجید کلکانی، میتوانست بود و لاغیر.

اگر خواننده ای غیر جدی و عاری از ژرف نگری و بدون احاطه بر تیوری انقلابی و بدون معلومات از گذشته و جنبش، برای نخستین بار کتاب "با طرد اپورتونیسم..." را تورق کند، در آن چنین می یابد که چرا جریان شعله به دهات رو نیاورد. و اینکه داکتر فیض-شرکا چنین شعاری را مطرح کرده اند، مائوتسه دون اندیشه هایی اند که در برابر "جریان انحرافی شعله جاوید" موضع گرفته اند!!! اما، همینکه بدانیم که جریا شعله تحت رهبری سازمان جوانان مترقی، هنوز در صدد تشکیل حزب کمونیست بودند، و بر مبنای مارکسیسم-لنینسم-اندیشه مائوتسه دون (امروزه مائوتیسم) بدون تشکیل حزب کمونیست و موجودیت یک حزب کمونیست فعال و مبارز نمی توان دم از رفتن به روستا ها و بسیج توده های دهقانی کرد، دیگر نیازی به شنیدن به خزعبلات و چرندیات رویزیونیستی امثال داکتر فیض موجود نیست. آن خزعبلات و چرندیات، فقط میتواند خاک در چشم کسانی بپاشد که از سطح آگاهی و دانش مارکسیستی کافی برخوردار نیستند. آن خزعبلات، فقط میتواند "سرمه" ی چشم اصحاب و حواریون منحرف خودش، و پیرایه و نشخوار ادامه دهنده گان خط سیاه باشد. اگر در گذشته به قدر کافی از خط انقلابی صدر اکرم یاری و دست آورد های سازمان جوانان مترقی دفاع صورت نگرفته است- و همین امر، سبب جری شدن و گستاخی بیش از حد اپورتونیست ها در گذشته و حال شده است- امروزه، مائوتیست ها با روشن ساختن حقایق، با تحلیل های همه جانبه و دفاع اصولی از حقانیت مواضع اصولی سازمان جوانان مترقی و صدر اکرم یاری، دیگر برای اپورتونیست ها مجال آنرا نمی دهند که بنجل "با طرد اپورتونیسم..." خویش را جلوه و "بازار" بخشند. سازمان کارگران افغانستان، خط اصولی و صحیح سازمان جوانان مترقی را که در صدد تشکیل حزب کمونیست از طریق سرباز گیری در شهر ها از میان کارگران و روشنفکران دارای شعور سیاسی عالی بود، تایید میکند و معتقد است که فقط از همین طریق بود که امکان ایجاد یک حزب کمونیست سراسری میسر میشد. ما با صدر اکرم یاری هم-آوا هستیم و این امر را دارای اهمیت درجه اول میدانیم. انحلال طلبان، دقیقا همین امر، را آماج قرار دادند، و نگذاشتند که جریان پرشکوه شعله جاوید قابلیت های خویش را به منصفه ظهور رساند. آنان نگذاشتند که سازمان جوانان مترقی بسوی تکامل بعدی خویش یعنی تشکیل حزب کمونیست، روانه شود. انحلال طلبان، بزرگترین صدمه را به جنبش انقلابی کشور وارد کردند. آنان همانگونه که در گذشته مقصر و پاسخگو بودند، امروز نیز پاسخگوی ضربات ضد انقلابی خویش هستند. اگر امروز داکتر فیض و

انجنیر عثمان و... موجود نیستند، امثال رهایی، سامای دوقلو، ساا و مرده ریگ انحلال طلبان دیروزی، امروز بر همان خط سیاه انحلال طلبی روانه اند. این نیرو های سیاه، پاسخگوی گذشته و سیاه و امروز سیاه تر خویش هستند. بر خلاف دعاوی پوچ امثال "گروه انقلابی..." مخفی کاری در سازمان جوانان مترقی به حد کافی وجود داشت. جریان شعله جاوید، یک جریان علنی بود که مخفیانه از سوی سازمان جوانان مترقی هدایت میشد. رویونیست های "گروه انقلابی..." میخواهند تعمد آمیز، سازمان را با جریان یکی جلوه داده و با خلط موضوع، علنیت جریان شعله جاوید را به حساب سازمان جوانان مترقی بنویسند. تنها عوامل کوانتل پرو از قماش "پس منظری" ها، و اکونومیست های "گروه انقلابی..." بودند که دست به افشاءگری های ضد انقلابی زده، و هویت سازمان جوانان مترقی و رهبری آنرا برملاء ساختند. آنان با اینکار خویش، از یکسو هزاران "آفرین" از رژیم ستمشاهی بدست آوردند، و از سوی دیگر، عملا زمینه فعالیت مخفی و علنی سازمان و جریان را از میان برداشتند. هیچگونه تطهیری نمی تواند در میانه باشد. عوامل کوانتل پرو خود مسبب نابودی جریان و سازمان شدند. با آنهمه کارنامه های سیاه، خواستند که زبان سیاه خویش را "دراز" تر از پیش، جولان داده و علیه سازمان و جریان "انتقادات" پوشالی ارائه دهند که چرا بسوی دهات رو نیارود؟ و چرا در شهر ها به کار علنی روی آورد؟ آیا اگر سازمان جوانان مترقی جریان شعله جاوید را رهبری نمی کرد، میتوانست هزاران روشنفکر را بسوی راه انقلاب و بسوی مبارزه انقلابی بکشاند؟ آیا جریان شعله جاوید جز آنکه علنا خلق ها را بسیج کند، میتوانست در خلاء و در تصور رهبری، دست به کار و مبارزه بزند؟ مهم آنست که سازمان جوانان مترقی توانست تا زمان ضربه دیدن از سوی خاینان آوانگاردیست، آوانتوریست و اکونومیست، مخفی باقی بماند. آری! سازمان جوانان مترقی، به گونه و راستین و مارکسیستی، توانست شیوه های کار مخفی، نیمه علنی و علنی را حسب ضرورت، به خدمت مبارزه انقلابی گیرد. آری! وی توانست از تلفیق شیوه های گوناگون مبارزه، پیروز بدر شود. "ناتوانی" این سازمان، زمانی رخ داد که این سازمان، از سوی عوامل دربار و ستمشاهی یعنی از سوی امثال انجنیر عثمان و داکتر فیض احمد، ضربه دید. آری! عوامل کوانتل پرو، دست به افشاگری های ردیپلانه زدند، و سپس با انحلال طلبی های سیستماتیک، جریان پر افتخار شعله جاوید را به افتراق و سرانجام انحلال سوق داده، و سپس خود بر بخشی از سپاهیان بی رهبر آن جریان، سیطره و سیاه خویش را گسترده کردند. امروزه، با اتکا به اندیشه و راهنمای صدر اکرم یاری، یعنی با اتکا بر به کارگیری خلاق مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم در واقعیت مشخص جامعه و خویش، به دفاع از اصولیت های دیروزین سازمان جوانان مترقی کمر همت بسته ایم. ما از حقانیت مبارزات رهبران بنیادگذار خویش دفاع میکنیم و گذشته و سیاه و جاسوس پیشه گی و کارگزاری

به کوانتل پرو را که مربوط به دشمنان جریان شعله جاوید است، را به بررسی و تحلیل گرفته، و چهره و سیاه و خط سیاه شانرا افشاء نموده، و آنانرا که در امتداد خط سیاه قرار دارند، طرد و از لحاظ ایدئولوژیک، "زنده" دفن میکنیم.

-10-

"شهادت بی ثمر" سیدال سخندان، "مشعل راه" سا است!!!

"گروه انقلابی... " شهادت رفیق سیدال سخندان را "بی ثمر" ارزیابی کرده است. در کتاب "با طرد اپورتونیسیم... " چنین میخوانیم:

"...زد و خورد های متعدد شعله ای ها با پلیس، رویونیست ها، و اخوانی ها (که به شهادت بی ثمر رفیق سیدال انجامید)... الخ" (افغانستان & گروه انقلابی، 1352، ص. 54)

این گروه، شهادت رفیق سیدال سخندان را "نتیجه مستقیم اعمال مشی اپورتونیستی" سازمان جوانان مترقی میخواند:

"خط مشی اپورتونیستی خاینانه شهری و علنی "س-ج-م" صدمات جدی بر جنبش انقلابی میهن ما وارد آورده است و قتل سیدال در ماه جوزا سال 1350 که نقطه عطفی در آگاهی یافتن بیشتر رفقا از اپورتونیسم "رهبری" بشمار میرود، نیز نتیجه مستقیم اعمال آن مشی است. تلاش "رهبری" در کتمان حقیقت مسئله و اینکه شهادت رفیق سیدال بدست عناصر ناپاک چون باند سیاه اخوان این مزدور کثیف امپریالیسم در کشور را امری تصادفی و اشتباهی ساده وانمود سازد بجایی نرسید. بر همگان معلوم گردید که سیدال قربانی مشی اپورتونیستی و ضد انقلابی "س-ج-م" شد." (افغانستان & گروه انقلابی، 1352، ص. 32-33)

و اینک نظر "گروه انقلابی..." را به نقل از همان منبع فوق، در خصوص سازمان جوانان مترقی (که رفیق سیدال عضو آن بود) و جریان شعله جاوید که تحت رهبری آن سازمان گسترش یافته بود، میخوانیم:

" ... از نظر ما نزد هر رفیق انقلابی و آگاه، خاطرات دوران به اصطلاح "شعله ای" بودن خاطره هائیسست منفی غیر انقلابی و عبرت انگیز و بهر حال چیزی نیست که به آن بالید و ناز کرد و برخ کشید،

کاری که "رهبران" میکنند. باید از آن خاطره ها بمثابة درس های منفی آموزنده پند گرفت و با پر کردن جای شان یاد بود های انقلابی رضایتبخش خاطره های مذکور را "بدست فراموشی سپرد". (افغانستان & گروه انقلابی, 1352, ص. 55)

حال بیابید ببینیم که سا که اینهمه گریبان در دفاع از رهبر فقید خویش -داکتر فیض احمد- چاک میکند، در مورد "شهادت بی ثمر" رفیق سیدال سخندان چی نظری دارد، و تا کجا (شعله ای ها) و جریان شعله و خصوصا رهبری آنرا (سازمان جوانان مترقی را) در این خصوصاً مورد رگبار قرار میدهد؟:

"در 29 جوزای سال 1351 مردی از تبار زحمتکشان، انقلابی نترس و شاعر مبارز در صحن پوهنتون کابل به خون تپید و چشمانش را تا بیکران قله های آزادگی برای ابد بست. خون سرخ او محصلان را در سوگ نشاند و شعله ای ها را در پیکار برای از پا در آوردن ارتجاع مذهبی مصمم تر ساخت. درست در همین روز گلبدین جلاذ سگ زنجیری امپریالیزم با تفنگچه اش سینه ستبر سیدال سخندان را نشانه گرفت و قلب مالا مال از امید او به رهایی زحمتکشان را از تپیدن باز داشت. بدین گونه کاروان شهدای جنبش کمونیستی افغانستان با اهدای اولین فرزندش در این راه مشعلی افروخت که تا جاودان شعله ور خواهد ماند." (سا, 1388, ص. 1)

بگذریم از اینکه "گروه انقلابی..." شهادت رفیق سیدال را سال 1350 خورشیدی، و شاگردان راه "رفیق فیض احمد" آنرا، 29 جوزای سال 1351 خوانده اند. روح "گروه انقلابی..." را فرا میخوانیم تا در این مورد بخصوص با تفاله های سالیی خویش به بحث نشستیم و به اتفاق نظر برسند! قسمی که از زبان "سا" میخوانیم، شهادت رفیق سیدال، خلاف ادعای "گروه انقلابی..." بی ثمر نبوده است! شهادت وی، "شعله ای ها را در پیکار برای از پا در آوردن ارتجاع مذهبی مصمم تر ساخت". آیا این موضوع که سا بر آن اذعان دارد، از نگاه "گروه انقلابی..." آنقدر بی مقدار بوده است که آنرا در ذیل "بی ثمر" از نظر فرو گذاشته است؟؟؟ اما راستی چرا "گروه انقلابی..." از ثمر شهادت رفیق سیدال یاد کند؟ رفیق سیدال که شعله ای بود و شعله ای ها مورد نفرت "گروه انقلابی..." قرار داشتند و این "گروه" جریان شعله جاوید و سازمان جوانان مترقی را از الف تا یا مورد "طرد" قرار داده بود. پس چرا می بایست چشم آن داشته باشیم که شهادت سیدال را این "گروه" بی ثمر ارزیابی نکند؟ سوال این است که تالیان خط سیاه داکتر فیض چگونه بر خلاف "رهبر فقید" خویش، خون یک شعله ای را "مشعل راه" خویش اعلام نموده

اند؟ چرا شهادت سخندان را چنین تشبیه کرده اند: "کاروان شهدای جنبش کمونیستی افغانستان با اهدای اولین فرزندش در این راه مشعلی افروخت که تا جاودان شعله ور خواهد ماند." آیا مشعلی که "تا جاودان شعله ور خواهد ماند" میتواند یک "شهادت بی ثمر" باشد؟ واضح است که نه! پس معلوم میشود که در این مورد بخصوص، ساا خلاف رای و خلاف موازین رهبر فقید "راه" خویش، موضع گرفته است. ساا میداند که اگر همانند رهبر بنیانگذار "راه" خویش، صریحا و علنا به بدگویی و دشنامدادن شعله جاوید و شعله ای ها مبادرت ورزد، جایی در جنبش نخواهد داشت. لهذا، مزورانه، به تمجید از "شعله ای ها" می پردازد. با این تمجید، اگر فقید داکتر فیض زنده میبود، رهروان "ناشی" و "منحرف" خویش را چنان سیلی کاری میکرد که می بایست هر ورق "با طرد اپورتونیسیم..." را از فرط خونابه گریستن، "رنگ شفق" میکردند. آری! پیام داکتر فیض به "رهروان" امروزین اش، یعنی به سایی ها چیزی از این قماش تواند بود!:

اشک من رنگ شفق یافت ز بی مهربی یار

طالع بی شفقت بین که در این کار چه کرد؟

فقید داکتر فیض احمد در خاتمه و "نتیجه" اثر "ماندگار" و مملو از خزعبلات خویش یعنی در "با طرد اپورتونیسیم..." راجع به شعله جاوید چنین اپورتونیستانه میخکوبی میکند:

"مارکسیست-لنینیست های کشور ما در مبارزه انقلابی خویش علیه امپریالیسم، فئودالیسم و رویزیونیسم حزب "خلق" و "پرچم" نباید نسبت به اپورتونیسم "شعله جاوید" اپورتونیسمی پنهان زیر پرده اندیشه مائوتسه دون نیز بی تفاوت باشند.

ما در این رساله کوشیدیم در حد درک خویش از م-ل-ا خط انحرافی "س-ج-م" و جریان "شعله جاوید" برهبری آنرا مورد بررسی قرار داده و برداشت خود را از مسئله به عنوان وسیله ای جهت تفاهم و کمک متقابل در اختیار سائر رفقا بگذاریم" (افغانستان & گروه انقلابی، 1352، ص. 57)

رویزیونیست های سایی که گند کتاب "با طرد اپورتونیسم..." بنیانگذار "راه" شان، حتی مشام آنها را نیز ظاهرا "آزرده است"، به خاطر آنکه "بینی خمیری" کرده باشند، مدعی اند که بعدا داکتر فیض از برخی از موارد مطروحه در کتاب "با طرد اپورتونیسم..." انتقاد از خود به عمل آورده بود. آن "انتقاد از خود" داکتر فیض باقی است، و در "تکمله" آن کتاب گنجانیده شده است. در آن "انتقاد از خود" نه تنها

موردی حاوی ندامت از حملات لمپانه و بی پایه بر جریان شعله جاوید و سازمان جوانان مترقی گنجانیده نشده است، بلکه در اخیر آن "انتقاد از خود" به وضوح تصریح رفته است که هنوز از نظر "گروه انقلابی..." شعله جاوید دارای مشی و دید غیر مارکسیستی-لنینیستی و نادرست بوده است:

"بد نیست همیجا توضیح دهیم که انتقاد از خود، در ین مسئله نمی تواند دلیل بر درستی برخورد "شعله جاوید" به جنبش های کارگری و منجمله اعتصاب کارگران جنگلک تلقی گردد. زیرا جریان مذکور همچنانکه بررسی شده اساسا دارای مشی و دید غیر مارکسیستی-لنینیستی بود و بنابر این برخوردش به جنبش های کارگری هم نمی توانست در خدمت راه انقلاب کشور ما باشد."

(گروه انقلابی خلق های افغانستان)

قسمی که فوقا میخوانید، داکتر فیض و گروه تحت رهبری اش پس از "انتقاد از خود" نیز پا میفشردند که جریان شعله جاوید "همچنانکه بررسی شده اساسا دارای مشی و دید غیر مارکسیستی-لنینیستی بود". این به آن معنا است که "بررسی های" گذشته شانرا هنوز به همان قوت سابق مورد تایید قرار میدهند. این به آن معنا است که حملات و تاخت و تاز های مندرج در "با طرد اپورتونیسیم..." هنوز پس از "انتقاد از خود" کذابی شان، درست و بجا بوده است، و داکتر فیض-شرکا هرگز از این جنبه از کار خویش که محراق "کار" شانرا تشکیل میدهد- انتقاد و "ندامتی" به عمل نیاورده اند. حال بیایید و ببینیم که سالی رویزیونیست که میداند که افتخار به میراث "فکری و پراتیکی" داکتر فیض گلی به سرش نخواهد زد، چگونه مزورانه و سراپا اپورتونیستی مدعی "شعله ای بودن" و تایید "سازمان های شعله ای" میشود. اگر واقعا قرار ابرام ورزی های مکرر داکتر فیض احمد-حتی در اختتامیه انتقاد از خود اش- جریان شعله ای یک جریان غیر مارکسیستی-لنینیستی و نادرست و در جهت خلاف خدمت به انقلاب بوده باشد، چرا سالی به آن و به سازمان های "شعله ای" افتخار میکند؟ حال بیایید از قول سالی بخوانیم:

"سازمان انقلابی افغانستان به خاطر گرامیداشت از شهدای جنبش کمونیستی افغانستان که خون های پاک شان را برای آبیاری نهال انقلاب هدیه کرده اند، پیشنهاد میکند که 29 جوزا روز شهادت سیدال سخندان اولین شهید این جنبش به عنوان روز شهدای جنبش چپ افغانستان تجلیل گردد، زیرا او متعلق به هیچ یک از سازمان های شعله ای نبود و تمام شعله ای ها او را متعلق به این جریان میدانند و این میتواند وحدت نظر

را در تجلیل از شهدای جنبش چپ در میان سازمان هایی متعلق به شعله جاوید بمیان آرد، چیزی که همین اکنون وجود ندارد و هر سازمان، روز خاصی را برای تجلیل از شهدای سازمان خود برگزیده است." (سا، 1388، ص. 1)

در پاسخ به این زبان-پریشی های سا باید نخست گفت که: چیزی بنام "سازمان های شعله ای" هرگز وجود نداشته است. اگر سا امثال "رهایی" و "ساما" را شعله ای میدانند، کور خوانده است. "رهایی" همان است که بنیانگذار اش، خشت بنای آنرا بر مبنای خصومت آشکار با جریان شعله و جاوید گذاشته است. کتاب "با طرد اپورتونیسیم..." گواه (زنده) و این مدعا است. ساما- علی الرغم حاوی بودن شمار معتناهایی از آحاد منسوب به جریان شعله جاوید- مستقیماً از جریان شعله جاوید به وجود نیامده است، و بنیانگذار آن -شهید مجید کلکانی - نیز نه عضویت سازمان جوانان مترقی را داشته است و نه در جریان شعله جاوید فعالیت مستقیم داشته است. تنها سازمانی که تا اندازه ای میتواند به حیث یک سازمان برآمده از متن جریان شعله جاوید به حساب آید، همانا سازمان (سرخا) میباشد. گذشته از (سرخا) هیچ سازمانی برخاسته از جریان شعله جاوید یا (شعله ای) نیست. آنانیکه خود را (شعله ای) نامیده یا منسوب به جریان شعله جاوید میکنند، بخش اعظم شان همانهایی اند که سالها علیه (شعله جاوید) و سازمان جوانان مترقی سم پاشی نموده اند، و اینک فکر میکنند که با مسخ و کتمان واقعیت های تاریخی، میتوانند خاک به چشمان امروزی ها ریخته، و خویشتن را شعله ای جلوه دهند. شعله ای های امروز، کسانی اند که از نگاه سیاسی-ایدئولوژیک در ادامه و تکامل خط سرخ سازمان جوانان مترقی و مثنی سالم جریان شعله جاوید تحت رهبری سازمان جوانان مترقی، در شرایطی که دیگر نه سازمان جوانان مترقی وجود دارد و نه جریان شعله جاوید، به کار و پیکار انقلابی خویش، قهرمانانه ادامه بخشیده اند.

دوم اینکه: شما سالیی های بی شرم که سلف تان همه عمر خویش را در خصومت و ضدیت با شعله ای ها بسر برده بود، به کدام جرئت ادعای (شعله ای) بودن میکنید؟ شما نخست اکونومیست، و سپس سه جهانی بودید، و سرانجام با انجونیسم و فروختن وجدان خویش به رژیم پوشالی شاه شجاع سوم، میخ آخر به کفن پوش رویزیونیسم خویش را فرود آوردید. حال شما به مثابه و یکی از عوامل زهرآگین کوانتل پرو، به ضربه زدن بر جنبش انقلابی کشور مشغول هستید.

سوم اینکه: شما سالی ها از آنجایی که دروغ می‌گویید، حافظه نیز ندارید. در شروع اعلامیه به مناسبت سالروز شهادت رفیق سیدال سخندان بیان داشته اید که وی "به سازمان جوانان مترقی پیوست"، اما در ختم آن اعلامیه ی (یک صفحه ای) ناگهان مدعی می‌شوید که "او متعلق به هیچ یک از سازمان های شعله ای نبود". آیا حرف نخست خویش در شروع "اعلامیه" را فراموشیدید که وی را "عضو سازمان جوانان مترقی" خوانده بودید؟ ما قبلا در فوق اشاره کردیم که بنام (سازمان های شعله ای) چیزی موجودیت خارجی نداشته است. اگر هم، سازمانی را (به فرض ساده انگارانه و رویهمرفته از لحاظ منطقی نادرست) شعله ای بخوانیم، خود (سازمان جوانان مترقی) میشود. میدانیم که سازمان جوانان مترقی، مصدر جنبش شعله جاوید بوده است، نه عکس آن. تنها سازمانی که به گونه ء نیم-بند میراث دار جریان شعله جاوید بود، (سرخا) بود که فوقا راجع به آن نوشتیم. از فحوا ی بیان شما که (او متعلق به هیچ یک از سازمان های شعله ای نبود) و از جملات بعدی تان در اعلامیه مذکور چنین استنباط میشود که سیدال سخندان متعلق به هیچ تشکیلاتی نبوده است. این ادعای تان در تناقض صریح با ادعای مثبتوته ء "خود تان" در آغاز اعلامیه تان است که سیدال سخندان را عضو سازمان جوانان مترقی خوانده اید. گذشته از اینهمه، سیدال در زمانی به شهادت رسید که "سازمان های شعله ای" مورد نظر تان حتی در مخیله رهبران شان نیز وجود نداشته اند، لحاظا واضح است که وی نمی توانست عضو "سازمان های شعله ای" من درآوردی تان باشد.

چهارم اینکه، شما حضرات "سوپر-انقلابی" تا اندازه ای در نگارش لا ابالانه و بی قیدانه مینویسید که "چپ" و "کمونیست" را به گونه ء مترادف به کار می‌گیرید! این امر، ناشی از سواد سیاسی مششع و نبعان "علم اندیش مائوتسه دون" تان میباشد!

یکبار دیگر، اما اینبار به دقت، افرازات زبان-پریشانه خویش را در فراز زیر از اعلامیه تان، بازخوانی کنید:

"سازمان انقلابی افغانستان به خاطر گرامیداشت از شهدای جنبش کمونیستی افغانستان که خون های پاک شان را برای آبیاری نهال انقلاب هدیه کرده اند، پیشنهاد میکند که 29 جوزا روز شهادت سیدال سخندان اولین شهید این جنبش به عنوان روز شهدای جنبش چپ افغانستان تجلیل گردد"

آیا (روز شهدای جنبش چپ افغانستان) و (روز شهدای جنبش کمونیستی افغانستان) را به گونه ء مترادف به کار بردن، به معنای همسان گرفتن (چپ) و (کمونیست) در قاموس انجویی شمانیست؟ راستی را که

از شما که پروردگان خزعبلاتستان (با طرد اپورتونیسیم...) هستید، نباید چشم آن داشت که علی الرغم "مسلح بودن با علم مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائو" از سواد سیاسی کافی برخوردار باشید

ادامه دارد